

جنایت در پاتوق سیاه

در این ستون هر هفته ، سرنوشت یکی از قاتلانی که فرجامی جز چوبه دار نداشتند، رامور می کنیم. این روایت ها براساس اظهارات قاتلان در دادگاه و تحقیقات به نوعی از زبان آنها خلق شده است. این هفته سراغ قاتلی رفتیم که چهار سال قبل دوستش را بر سر مواد مخدر کشت.

راز ۳ جنایت در چاک مسافرتی

❖ اعتراف به قتل

عرشیا که کتمان را بی فایده می دید اعتراف کرد: «قصدم قتل نبود چند وقتی بود که با مینا آشنا شده بودم و می خواستم با او ازدواج کنم. تا این که شب حادثه با او تماس گرفتم و گفتم که می خواهم با تو صحبت کنم. می خواستم تکلیف زندگی مان را روشن کنیم . اما مینا بهانه آورد و گفت که سرش شلوغ است و مهمان دارد. به او گفتم ایرادی ندارد، اما از حرف هایش ناراحت شدم و تصمیم گرفتم به آپارتمانش بروم، در راه امیر و بهروز، دونفر از دوستانم را هم دیدم و آنها را همراه خودم بردم. مینا که از حضور من و دوستانم، پشت در خانه اش غافلگیر شده بود، برای این که سروصدایی به پانکنیم، ما را به داخل آپارتمان دعوت کرد. با او در رابطه با ازدواج مان صحبت کردم اما او زیاد موافق نبود و باهم دعوای مان شد. او شروع به داد و بیداد کرد، اگر همسایه ها از حضور ما در خانه باخبر می شدند با پلیس تماس می گرفتند. برای این که مینا را آرام کنم دستم را جلوی دهانش گذاشتم، اما ناگهان متوجه شدم که دیگر نفس نمی کشد.»

❖ ۲ جنایت دیگر

پسر جوان گفت: از قتل می گفتم که مرتکب شده بودم شوکه بودم. خودم را به پذیرایی رساندم و متوجه شدم دوستان مینا از درگیری ما باخبر شده اند. برای آن که لو نرویم باید دو نفر دیگر را هم که در خانه حضور داشتند، می کشتیم. به کمک امیر و بهروز دو زن دیگر را خفه و یک سری از وسایل خانه را سرقت کردیم. این طور می خواستیم صحنه سازی کنیم و نشان دهیم که قتل ها به خاطر سرقت صورت گرفته است. در بین اموال سرقتی، مقداری چک مسافرتی هم بود که آنها را بین خودمان تقسیم کردیم و از آن روز به بعد امیر و بهروز را ندیدیم. با اعتراف پسر جوان، دو همدست دیگر او نیز بازداشت شدند.

بهروز یکی دیگر از متهمان در خصوص قتل ها گفت: آن شب وقتی عرشیا با مینا دعوا پیش شد و او را به قتل رساند، ما چرا را برای ما هم تعریف کرد. او گفت که باید دوستان مینا را هم به قتل برسانیم تا لو نرویم. چاره ای نبود، باید با او همکاری می کردیم. همراه امیر دو زن جوان را به قتل رساندیم و مقداری از وسایل خانه را سرقت کردیم و وسایل سرقتی را به مردی در اسلامشهر فروختیم. به دنبال اعتراف بهروز، خریدار مال سرقتی شناسایی و وسایل سرقتی کشف شد.



تاوان جنایت

سه متهم اصلی پرونده که تصور می کردند هیچ وقت راز این جنایت فاش نمی شود، چند ماه بعد در دادگاه محاکمه شدند و قضات دادگاه کیفری استان تهران، عرشیا و بهروز را به اتهام مباشرت و مشارکت در قتل به قصاص محکوم کردند و امیر به اتهام معاونت در قتل، به زندان محکوم شد. چند سال بعد دو متهم جوان به خاطر قتل ۳ زن به دار مجازات آویخته شدند تا این پرونده با اجرای مجازات بسته شود.

آنها معلوم بود که یکی از آنها دروغ می گوید. هر دو داشتند موضوعی را پنهان و از کسی دفاع می کردند. با خودم گفتم دارند از یکی از اعضای خانواده حمایت می کنند. در میان افراد خانواده تنها کسی که می شد مظنون باشد و احتمال داشت او در این رابطه نقش داشته باشد، پسر ۲۶ ساله آنها بود.

❖ ادعای عجیب

سراغ پسر بزرگ خانواده به نام عرشیا رفتیم، پسر جوان سکوت کرده بود و پاسخی به ما نمی داد. در نهایت پس از چند ساعت صحبت با عرشیا او گفت: چند روز پیش از بزرگراه مدرس عبور می کردم که متوجه چک مسافرتی شدم. زیر یک کلید در حاشیه بزرگراه افتاده بود و آن را برداشتم و به مادرم دادم تا آن را وصول کند. ادعای پسر جوان واقعی نبود، از او پرسیدم چرا یاد چک ها را نبرده بود یا چطور سوار ماشین چک ها را دیدی؟

داده بود و در آنجا مواد می کشیدم. یک شب در حال مصرف مواد بودم که سایه ای سنگین را بالای سرم حس کردم. سرم را بالا آوردم و با سه دوستم روبه رو شدم که با خشم به من چشم دوخته بودند. باید از دستشان فرار می کردم. می دانستم برای پیدا کردن من خیلی جاها رفته اند. چاقویی از جیبم بیرون آوردم و تهدید کردم تا راه را باز کنند ، بروم. اما ابراهیم به سمت آمد که به او ضربه زدم و گریختم. فرارم خیلی طول نکشید و مامورانی که آن حوالی گشت می دادند متوجه ماجرا شده و به تعقیب من پرداختند و با شلیک تیرهوایی مجبورم کردند تسلیم شوم.

رمز گشایی از قتل مرموز سه زن که در یک خانه خفه شده بودند، خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی تهران است.

وحید شکری

تپش

حدود ۲۰ سال قبل بود که داخل اداره مشغول رسیدگی به پرونده ای بودم که مامور یکی از کلانتری های پایتخت مرگ سه زن را داخل آپارتمانی به ما اعلام کرد. راهی محل حادثه که طبقه سوم مجتمع مسکونی بود ، شدیم. با ورود به خانه با نخستین جسد روبه رو شدیم. زنی داخل اتاق پذیرایی در حالی که لباس خانه به تن داشت، افتاده بود. چند متر آن طرف تر، در نزدیکی در حمام، جنازه دومین زن دیده می شد و در اتاق خواب جسد سومین زن افتاده بود. کارشناسان پزشکی قانونی علت اولیه مرگ را خفگی اعلام کردند. نبود تلویزیون و دستگاه پخش نشان از سرقت داشت. هر چند خانه به هم ریخته بود اما ساختگی به نظر می رسید. خواهر یکی از قربانیان که از دیشب با خواهرش تماس گرفته و پاسخی از او نشنیده بود، برای سرکشی به خواهرش به آنجا آمده و با اجساد روبه رو شده و با پلیس تماس گرفته بود. خواهر مینا مدعی بود طلاهای خواهرش را به سرقت برده اند. همچنین مشخص شد زن جوان مدتی قبل از شوهرش جدا شده و به تنهایی زندگی می کرده است.

❖ یک سرخ

در بازرسی از خانه فیش بانکی پیدا شد که نشان می داد چند چک بانکی خریداری شده است و این فیش تنها سرخ ما بود. سراغ بانکی که چک های مسافرتی را صادر کرده بود، رفتیم و شماره چک ها را گرفتیم. به تمام بانک ها شماره ها را اعلام کردیم.

تحقیقات مان را روی چک های مسافرتی متمرکز کردیم. حدود یک هفته بعد اطلاع داده شد با تعدادی از چک های مسافرتی خرید شده است. مشخصات وصول کننده چک در تهران را به دست آوردیم. شهلا، زن میانسالی بود که چک ها را وصول کرده بود. راهی خانه او شدیم. زن میانسال مدعی بود چک های مسافرتی را از شوهرش گرفته است. اما همسر شهلا مدعی بود چک مسافرتی به او نداده است. درگیری بین زن و شوهر شروع شد و هر کدام ماجرا را به گردن دیگری می انداخت. از مشاجره

بعد از دستگیری ، اولیای دم ابراهیم درخواست قصاص را مطرح کردند و درخواست های من برای بخشش بی فایده بود. خیلی تلاش کردم اما نشد و در دادگاه حکم قصاص دادند و این حکم در دیوان عالی کشور هم تایید شد. شمارش معکوس برای اجرای حکم آغاز شده بود و روزهایم پر از ترس و امید بود تا این که سحرگاه یک روز سرد در مهرماه امسال مرا در زندان مشهد پای چوبه دار بردند. آخرین درخواست هایم برای بخشش هم بی فایده بود و با اجرای حکم، پرونده زندگی ام بسته شد.

فروردین سال ۹۵ بود. آن زمان اعتیاد شدیدی به مواد مخدر داشتم. یک روز با سه نفر دیگر از دوستانم نفری ۵۰ هزار تومان روی هم گذاشتیم و به یک قاچاقچی دادیم تا برایمان مواد بیاورد. قرار شد من مواد را بگیرم و تقسیم کنم. وقتی مرد قاچاقچی مواد را آورد، وسوسه شدم تمام آن را بردارم و خودم مصرف کنم و به دوستانم ندهم. این طوری تا چند روز نیازی به خرید مواد نداشتم. همین وسوسه کافی بود تا مواد را بردارم و فرار کنم. شب ها یک پاتوق پیدا کرده بودم تا در آنجا راحت مواد بکشم. زنی به نام ساغر اتفاقی را به من اجاره